

رباعیات حیدری (قسمت سوم)

فراق تو

بیا جانا دمی احوال من گیر
فراق تو مرا بنموده دلگیر
فراموشم اگر داری، نیائی
شوم مجنون و بندندم به زنجیر

سرو تناز

ز عشقت خوار و زارم سرو تناز
به وصلت انتظارم سرو تناز
اگر درد ید نم غفلت نمائی
نبینی جزم زارم سرو تناز

زدست ناکسان

وطن ترکت نمودم با دل زار
زهجرانت بگشتم خوار و بیمار
زدست ناکسان خلق و پرچم
مهاجر گشته ام در ملک اغیار

دریای خون

دلم دریای خون است از برایت
ز عشقت زار و مجنون این گدایت
بلند، دستم به درگاه الهی
به وصلت شادمن سازد خدایت

خون شهیدان

فلک بردی زدست ما وطن را
زدی آتش گلستان وچمن را
نمودی سرخ از خون شهیدان
سراسر میهن گل پیرهن را

فراق مُلک

فلک خوار و ذلیل کردی آخر
فراق مُلک تقدیرم کردی آخر
زهجران وطن تاکی بسوزم
به آسترلیا اسیرم کردی آخر

جُز غم

در هجرت من هیچ ندیدم، جُز غم
یک تا نییه راحتی ندیدم، جُز غم
از یاد جوانی و کنارت ما در
غم بر سر غم فزون، ندیدم جُز غم

لعل آتشین

تا لبت بوسیدم، لبانم در گرفت
ز آتشین لعلت دلم آذر گرفت
خواستم از خالق کون و مکان
تا ترا دائم چو جان، در بر گرفت

بُزکشی

از سه دهه مُلک ماگشته، جهان بزکشی
قتل و غارت زاید از حد، در مکان بزکشی
سرخ از خون شهیدان کوه و صحرای وطن
است شیطان بزرگ، از عاملان بزکشی

زار و مضطر

ز هجرانت وطن چشمان من تر
زدوری تو نبود، دل در بر
ندانم تا به کی در مُلک غربت؟
پریشان حال باشم زار و مضطر

بندهء عاصی

خداوندا! زاین عاصی بنده
ندی ز رهء طاعت پسند
ببخشای از کرم این ناتوان را
به دربارت ز خجالت سرفکنده

سودای وطن

سرم سودای مُلک خویش کرده
جدائی ها دلم راریش کرده
ندانم تا به کی باشد جدائی
چه تقدیرم بر ایم پیش کرده؟

تقدیر ناجور

ز هجرانت وطن چون نی بنالم
به ملک غیر بگو، تا کی بنالم؟
ز طالع بدو تقدیر ناجور
گمانم هی بنالم، هی بنالم

زمین گیر

عزیزم آ، دمی آحوال من گیر
که از غمها شدم آخر زمین گیر
ز هجران تونالم، زارنالم
بیا جانا! ز لطف دست من گیر

نظر لطف

ندارم یک شبی آرام و راحت
ز هجرانت برفته صبر و طاقت
عزیزم تا به کی دوری نمائی؟
خدا را! یک نظر از لطف و شفقت

آزار زمانه

زمانه بسکه آزارم نمودی
ز عمر خویش بیزارم نمودی
نکردی یک نظر از روی شفقت
به ملک غیر چه قدر، خواری نمودی

همچو شیشه

دل من گشته نازک همچو شیشه
زهجران وطن پُر غم همیشه
خدایا! دشمنان میهنم را
بکن راهی دوزخ بر همیشه

لا مکان

خداوندا! کریمی، لا مکانی
به هر جا حاضر و ناظر، عیانی
همه مخلوق عالم آفریدی
همه نابود، آنآ میتوانی

کریم ورحیم

دانم که کریمی ورحیمی یا رب
این حالت زار ما توبینی یا رب
تا چند بُود ملت ما زیر ستم؟
از لطف و کرم نما، کریمی یا رب

سحرگاهان

زهجرانت سحرگاهان بگریم
سرم بر سجده یزدان بگریم
به حال گریه وزاری بگویم
خدایا! تا به کی این سان بگریم؟

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۷، ۰۷، ۲۰۰۸، سد نی